



## سیاست تعدیل درون نگر

گفتگو با مهندس عزت‌الله سحابی

چکیده: به نظر آقای مهندس سحابی درباره سیاست تعدیل اقتصادی از دو دیدگاه می‌توان سخن به میان آورد، در سیاست تعدیل مورد نظر ایشان قبل از هر چیزی باید به اصلاح نظام دولتی و بوروکراسی و نیز تجارت خارجی منسجم و منطبق با نیازهای جامعه پرداخت. در کنار این دو عنصر اساسی، عوامل فرعی دیگری چون صرفه‌جویی ارزی وجود دارد که نباید از نظر پنهان بماند.

مهندس سحابی معتقد است، بینش دیگری درباره سیاست تعدیل وجود دارد که از سوی محافل بین‌المللی تبلیغ و تشویق می‌شود و هم اکنون در جامعه مانیز به اجرا در آمده است. به اعتقاد ایشان این سیاست نه می‌تواند به توسعه بینجامد و نه مطلوب جامعه ماست.

درباره خصوصی‌سازی، محور بحث ایشان این است که این امر فی‌نفسه مطلوب است و مخالفتی با آن نمی‌توان داشت. اما نکته اینجاست که در ایران بخش خصوصی وجود ندارد. بنابراین اگر درست عمل شود می‌توان بخش خصوصی سالمی را بوجود آورد که در توسعه یاری رسان باشد. بخش خصوصی فعلی با توجه به اینکه از طریق غارت، تجارت، زد و بندهای دولتی و واسطه‌گری و... به انباشت سرمایه دست یافته، نمی‌تواند هیچ نقشی در توسعه داشته باشد.

از جهت تأسیسات و چه از نظر نیروی انسانی کاردان و غیره وارد کرد. در مجموع در پایان جنگ وضع اقتصادی کشور نسبت به سال قبل از انقلاب یعنی سال ۵۶، سیر نزولی داشت. به طوری که آمارهای دولتی و تحقیقات سازمان برنامه و بودجه نشان می‌دهد، در آمد سرانه در سال ۶۷ به چیزی در حدود ۱/۴ درآمد سرانه در سال ۵۶، به قیمت سال ۵۳ رسید. که این مسئله در مجموع حکایت از فقر عمومی کشور می‌کند. نظام ناعادلانه توزیع درآمد ثروت باعث شده بود که بخشهای بسیار کمی از مردم، درآمدی بسیار کلان و بی‌سابقه و بخشهای عظیمی با کاهش درآمد و سختی زندگی زیاده‌تر مواجه شوند. البته

● ما به بخش خصوصی که از راه غارت سرمایه، تجارت، زد و بند دولتی، واسطه‌گری و دلالی به انباشت سرمایه رسیده، امیدی نمی‌توانیم داشته باشیم.

تحمیلات خارجی هم مؤثر بود. درآمد نفتی کشور در سال‌های ۵۸ و ۵۹ و تا حدودی ۶۰، خیلی بالا رفت. ولی مجدداً در اثر فشارهای بین‌المللی به شدت کاهش پیدا کرد. به طوری که از سال ۶۴ به بعد درآمدها در حدود ۱۰ میلیارد و زیر ۱۰ میلیارد بود. این عامل نقش مؤثری در کاهش درآمدها داشت. بخصوص که اقتصاد به شدت وابسته به درآمدهای نفتی بود. به این جهت انتظار می‌رفت و هر منطقی می‌توانست این انتظار را داشته باشد که بعد از ختم جنگ یک نوع بازنگری نسبت به سیاستها صورت بگیرد. بنده در ادامه جهت‌گیریهای ضروری و عمده بازنگری (سیاست تعدیل) مورد نظر خود را به عرضتان می‌رسانم. که البته با مفهوم تعدیلی که از طرف محافل بین‌المللی تشویق شده و در جامعه ما هم به اجرا در می‌آید، اختلافات اساسی زیادی دارد. عمده‌ترین جهت‌گیریها

فرهنگ توسعه: جهت مقابله با مشکلات اقتصادی جامعه ایران، استراتژیها و راه‌حلهای گوناگونی ارائه شده و می‌شود. بنظر شما یک برنامه اقتصادی مناسب با ساختارهای جامعه ایران که توان لازم برای حل مشکلات را داشته باشد، باید چه هدفی را دنبال کند و چه ابزاری را مورد استفاده قرار دهد؟

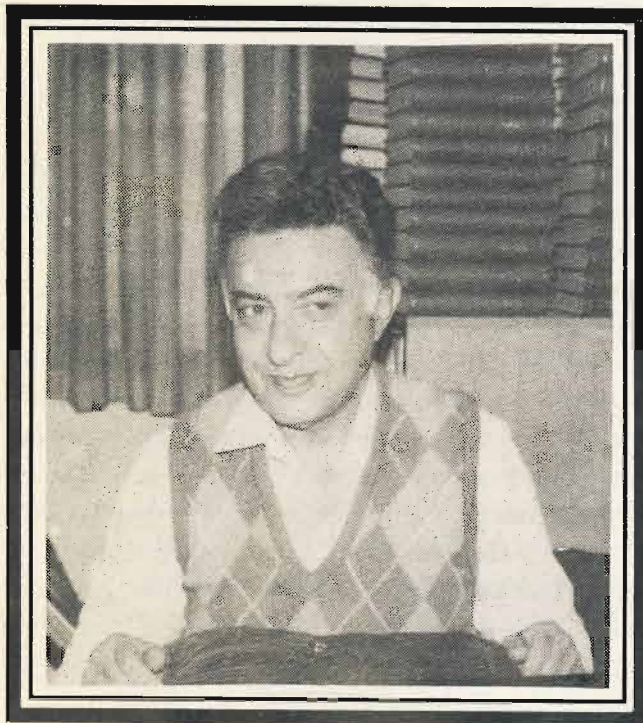
این سیاستهای تعدیل که در کشور ما و در همه دنیا مطرح می‌شود یک سری بحثهایی است که بیشتر از خارج آمده و کمتر از داخل جوشیده است. حالا نظام جهانی به اینجا رسیده که تعدیلات را در چه جهتی انجام بدهد، بحث دیگری است. بنابراین از دیدگاه بنده، ما درباره تعدیل از دو دیدگاه می‌توانیم بحث کنیم. یکی سیاستهای تعدیل فعلی است که امروز هم دولت جمهوری اسلامی در پیش گرفته و مدعی آن است و هم محافل اقتصادی - مالی جهانی ترویج می‌کنند و تبلیغ می‌کنند و تقریباً در همه کشورهای جهان سوم و حتی کشورهای صنعتی یک همچنین سیاستهایی اعمال می‌شود. دیگر دیدگاهی است که پس از پایان جنگ، در واقع فضایی که در داخل کشور در اثر جنگ تحمیلی حاصل شده بود، ضرورتهایی را ایجاد می‌کرد که تعدیلات نسبت به سیاستهای گذشته صورت بگیرد. البته هر یک از اینها، هر کدام هدفهایی برای خودش دارند. سیاستهایی دارند و ابزارهایی دارند که می‌شود از آنها استفاده‌هایی کرد. من اول از جهت داخلی عرض کنم. در پایان جنگ مجموعه جامعه اسلامی، ملت و دولت، یک کوله باری از تجربه ۱۱ سال انقلاب و ۸ سال جنگ را در پشت خودشان داشت. مجموعه جریانات اقتصادی و اجتماعی در آن دوره اتفاق افتاده بود. حالا، من از بعد سیاسی کارندارم؛ فقط جهت اقتصادیش را می‌خواهم عرض کنم که چند مشخصه داشت. رشد بی‌سابقه بخش دولتی یا بخش عمومی، کاهش سرمایه‌گذاریها و فعالیتهای تولیدی، رشد شدید بخش خدمات و بالا رفتن هزینه‌های دولتی از وجه بارز آن بود. علاوه بر آنها، خود جنگ هم خسارات عظیم بسیار شدید سرمایه‌ای چه

بودند. هیچ کنترل، حتی کنترلهای معمولی دولتی را هم نداشتند و هر چه دلشان می‌خواست وارد می‌کردند. بنابراین قدم دوم تعدیل از دیدگاه داخلی بعد از اصلاح اداری - مالی کشور اصلاح تجارت خارجی است. البته عوامل فرعی دیگری هم مثل صرفه‌جویی ارزی است. صادرات نفتی یا درآمد ارزی دولت، در طول ۱۵ سال بعد از انقلاب، به‌طور متوسط حدود ۱۵ میلیارد دلار بود. حالا بعضی سالها مثل ۶۵ و ۶۶ ممکن بود، کمتر بوده. شما، مقایسه کنید این ۱۵ میلیارد دلار درآمد حاصل از درآمد نفت را با حدود ۱۲۰ تا ۱۵۰ میلیارد دلار صادرات تولیدی کره جنوبی. کره جنوبی در سال ۱۹۹۳، ۱۰۰ میلیارد دلار صادرات داشته. در مقابل این ۱۰۰ میلیارد دلار، چیزی در حدود ۸۰ تا ۹۰ میلیارد دلار واردات داشته است. این در حالی است که نفت ایران ۸۰ درصدش ارزش افزوده است. یعنی اگر، یک بشکه نفت صادر کنیم و ۱۵ دلار دریافت کنیم حداقل ۱۲ دلارش ارزی است که وارد کشور می‌شود و سه دلارش مصرف می‌شود، یا برایش واردات انجام می‌گیرد. در مقابل کره جنوبی یا ترکیه برای ۱۰۰ دلار صادرات، ۸۰ یا ۹۰ دلار باید واردات داشته باشند. حاصل ارزش

اقدام در جهت اصلاح بنیادی در نظام بوروکراسی باید باشد. یعنی، دولت اعم از اینکه در یک میدان سوسیالیستی که بخش عمده تولید و توزیع و اجرائیات کشور را در اختیار دارد یا در نظام لیبرالی و آزاد، نظارت، سیاستگزاری و برنامه‌ریزی را برعهده دارد. اگر دولت فاسد، فاقد قدرتها و ابزارها و فاقد پینهای کنترل و نظارت باشد؛ در مجموع نظام دولتی تبدیل می‌شود به یک نظام بسیار سنگین پرخرج و پرهزینه و فاقد کارآمدی.

● هر منطقی می‌توانست این انتظار را داشته باشد که بعد از ختم جنگ، یک نوع بازنگری نسبت به سیاستها صورت بگیرد.

● عمده‌ترین جهت‌گیریها، اقدام در جهت اصلاح بنیادی در نظام بوروکراسی و بازنگری در تجارت خارجی باید باشد.



افزوده در تجارت خارجی نفت یک ارزش افزوده بسیار بالایی است. اگر آن دو قدم اولیه را برداریم، با آن مقدار درآمد نفتی، ما می‌توانیم هم بازسازیهای جنگی را صورت بدهیم، هم توسعه و نوسازی جدید داشته باشیم. تعدیل دیگری که باید می‌شد، تعدیل در بینشها بود. بینشی که در قبل از سال ۱۳۶۸ حاکم بود، بینش توزیع بود. یعنی دولت یا مقامات رسمی کشور، مجلس و اینها به توزیع درآمد یا توزیع عادلانه‌تر درآمد می‌اندیشیدند. حالا چقدر موفق می‌شدند، کاری ندارم. ولی ابتدا باید درآمدی ایجاد شود تا به توزیع عادلانه آن پرداخته بشود. اگر تولید ثروت بشود، توزیع درآمد یک امر منطقی است. اگر تولید ثروت نشود و ما فقط به توزیع درآمد بیندیشیم، این سیاستی بود که بر دولت و حتی بخش عظیم نیروهای انقلابی داخلی کشور از جوان و نوجوان، حاکم بود، که توزیع عادلانه بشود. توزیع عادلانه یک امر بسیار صحیح و ارزشی و آرمانی است که اگر درآمد از راه تولید نباشد، این توزیع از جیب منابع عمومی صورت می‌گیرد. یعنی به‌جای اینکه درآمدها از مراکز که درآمدهشان بیشتر است، و با مکانیزمهای خاصی گرفته بشود و به بخشهای با درآمد کمتر تزریق

در دوره قبل از پایان جنگ، در سال ۶۸ در حدود ۸۰٪ تولیدات صنعتی کشور حداقل در اختیار دولت یا نهادهای وابسته به دولت بود. این حجم عظیم از تولید وقتی در اختیار دولت باشد. و این سابقه ناکارآمدی، همیشه در ایران بوده و بعد از انقلاب هم این ناکارآمدی با افزایش حجم دولت به دو برابر، بسیار تشدید شد. نتیجه اینکه هم از نظر تولیدات ملی و هم از نظر تشکیل مازاد اقتصادی عملکرد دولت بسیار ناچیز بود. یادآوری کنم که مازاد اقتصادی است که همیشه تبدیل به سرمایه جدید می‌شود. چنان که در جامعه مازاد تشکیل نشود، چه از طرف بخش خصوصی یا از طرف دولت، تشکیل سرمایه هم امکان‌ناپذیر است. وقتی تشکیل سرمایه منفی می‌شود، مخصوصاً برای یک جامعه‌ای که از نظر جمعیتی رو به رشد سریع است، نتیجه بسیار خطرناک است و آن فقر می‌باشد. فقر هم به دنبال خودش دارای عواقب اجتماعی، اخلاقی، سیاسی است. بنابراین اولین قدم در جهت تعدیل گذشته، تجدید نظر در نظام مالی - اداری دولت با کاهش حجم و بارهای مسئولیتهای اجرائی‌اش است. به این معنا که اگر دولت از، فعالیتهای تولیدی خارج شده و سازمان نظارتی خودش را تقویت کرده و بهبود کیفی و کمی ببخشد می‌تواند، از طریق اخذ مالیاتها، بسیار بیشتر از سودی که تصور می‌کرد، از آنها دریافت کند.

قدم دوم بازنگری در تجارت خارجی کشور است. در سال ۵۹ که تجارت خارجی ملی شد، بنده هم آن موقع در خدمت بودم. استدلال این بود که در یک کشوری که بایستی راه توسعه را ببیماید و از طرفی مشکلات داخلی، ناسامانیهای اجتماعی و فشارهای خارجی را هم باید تحمل کند، تجارت خارجی درست مثل مزداری جغرافیای کشور است که می‌تواند منجر به تأمین یا از بین رفتن استقلال شود. لذا باید حداقل برای دوران موقتی، تجارت خارجی تحت نظمی دربیاید. و تحت نظم درآمدنش هم این بود که تبعیت بکند از نیازهای ضروری داخلی کشور، که در داخل امکان ندارد، تولید بشود یا برای اینکه حداکثر ارزش افزوده در صادرات کشور وجود داشته باشد، زیر نظارت دولت درآید.

متأسفانه، مشاهده شد که در طول ۱۰ سال، واردات مصرفی کاهش پیدا نکرده، حتی نسبت واردات مصرفی کشور به کل واردات خیلی خیلی بالا رفته است. برای نمونه در سال ۵۸، کل واردات گندم ۸۵۰ هزار تن بوده در حالی که طی سالهای اخیر، نزدیک ۳ میلیون تن و بالای سه میلیون تن رسیده است. این نسبت در حدود ۴ برابر شدن واردات است در صورتی که جمعیت این اندازه بالا رفته است. بنابراین تجارت خارجی که دولتی شد، به این منظور بود که هم میزان واردات کنترل بشود، هم ترکیبش. در حالی که برعکس شد. علت این، چیزی نبود جز اینکه نظام دولتی، فاقد اصول و مکانیزمهای نظارت و کنترل



## بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، برای هر کشوری که وام می‌خواهد؛ یک سری سیاستهایی را جلوی می‌گذارد که این سیاستها را شما اجرا کنید تا وام داده شود. این سیاستها بعد از «بحران بدهیها» در دهه هشتاد در کشورهای جهان سوم، پدید آمدند.

عملاً صادرات نه، بلکه واردات خواهد شد. الان مشخصاً، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، برای هر کشوری که وام می‌خواهد، یک سری سیاستهایی را جلوی می‌گذارد که این سیاستها را شما اجرا کنید تا وام داده شود. چرا این سیاستها را اتخاذ کردند؟ این سیاستها به دنبال بحرانی که در دهه ۸۰ در کشورهای جهان سوم پیدا شدند که به «بحران بدهیها» معروف است. در اواخر دهه ۷۰، برزیل و مکزیک پیشگام شدند که از طریق وامهای خارجی، یک مرتبه به توسعه سریع دست یابند. ولی پس از سرمایه‌گذاری، بازار صادراتی برای آن کالایی که تصور می‌کردند صادر کنند، پیدا نکردند. در نتیجه برزیل با وامهای عظیمی که گرفته بود و فکر می‌کرد، بتواند بهره و اقساطش را سالیانه با توجه به افزایشی که در صادرات کشورش ایجاد می‌شود و یا مازادی که در تجارت خارجیش ایجاد می‌شود، بپردازد، نتوانست. نتیجه آن عقب‌افتادگی اقساط بود. می‌اقساط موکول به وام جدید می‌شد و وام روی وام و بهره در بهره و این حرفها. به طوری که برزیل در عرض ۱۰ سال بدهی‌اش بالای ۱۰۰ میلیارد دلار بود. مکزیک یک کشور نفتی که روزانه حدود ۲/۵ میلیون بشکه نفت صادر می‌کند و قیمت نفتش هم که در حدود پنج دلار از نفت خلیج فارس بالاتر است، یک دفعه بدهیهایش بالای ۱۰۰ میلیارد دلار رفت. بقیه کشورهای جهان سوم هم به همین صورت بودند. حالا بانکهای خارجی دچار بحرانی شدند، هی وامها را می‌دادند ولی باز پرداخت نمی‌شد. بعد آقای بیکر که وزیر خزانه‌داری آمریکا در زمان ریگان بود، طرحی داد که این کشورها را در بازار جهانی ادغام کنند و هر کشوری روی مزیت‌های نسبی خودشان بتواند یک مازادی را بدست بیاورد و وامهایش را بپردازد. به این جهت یک سیاستی اتخاذ شد به نام سیاستهای اصلاح ساختار تعدیلی. وقتی ما کل سیاستهای اصلاح ساختار بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را بپلری هم می‌گذاریم، این سیاستها جفتی را در بازار جهانی نشان می‌دهند. اینکه کشورها آن را تولید کنند، که بازار جهانی می‌طلبد و آن را وارد کنند که بازار جهانی زیادی دارد.

خوب این تعدیل با آن تعدیلی که ناشی بود از نیازها و صندوقهای داخلی کشور، کاملاً مغایر است. در آنجا مبنا این بود که در تجارت خارجی آنچه نیاز ضروری داخلی است، وارد شود. از صنایع داخلی در مقابل صنایع خارجی حمایت شود، تا باعث نضج صنایع داخلی و رونق گرفتن صنایع داخلی شود به تشکیل مازاد باعث شود. لذا این سیاست تعدیلی تحمیلی در مقابل وام - یا به قول طرفدارانش، تشویقی - به لحاظ مفهوم و محتوی و اهداف با آن سیاست تعدیلی که از شرایط داخلی کشور استخراج می‌شود (درون‌نگر)، مغایرت دارد. طبیعی است که ابزارها هم در سیاست تعدیل درون‌نگر که ناشی از ضرورتهای داخلی است، با سیاستهای تعدیلی تحمیلی فرق می‌کند. در اینجا اگر نگریم وام گرفتن حرام است، لااقل جایگزینی واردات اصل است، نه توسعه صادرات. در سیاست تعدیلی درون‌نگر تقویت و حمایت و بهبود صنایع داخلی با لایروبی راندمان مطرح است؛ نه اینکه در یک فضای بدون حمایتی این صنایع را به دست رقابت با صنایع خارجی رها کنیم. در اینجا محدودیت تجارت خارجی مطرح است؛ در آنجا کاهش حجم بار دولت. در تعدیل درون‌نگر حتی خصوصی‌سازی هم مطرح است. یعنی بار دولتی را کم کردن منتها، با رعایت حداکثر منافع ملی. در تعدیل اقتصادی به معنای جهانی‌اش اتکا به وامهای خارجی است. البته به طور منطقی نمی‌توانیم، وام خارجی را به طور مطلق رد کنیم. خیلی از کشورها از وام خارجی استفاده کردند که منجر به ایجاد تأسیساتی شده که بعد از ۶۵ سال یک منبع ارزی هم برای کشور شده است.

مالیاتها بود، باز می‌توانست عدالت را برقرار بکنند. لیکن از منابع طبیعی دیگر مثل جنگلها و مراتع که خیلی وحشتناک است. اگر شما آمار جنگلها و مراتع را مطالعه کنید، غارنی که از جنگلها و مراتع کشور طی این ۱۵ ساله شده، در تاریخ ایران بی‌سابقه است. آن هم زیر عنوان خدمت به مستضعفین! به طور مثال، این افزایش واردات گندم و برنج به خصوص قند و شکر به دلیل این بود که، یک دفعه در سال ۶۰ - ۶۱ مراکز تهیه و توزیع، برای روستاها هم سهمیه تنظیم کردند. در حالی که روستا تأمین‌کننده گندم و برنج شهرها بود. حالا این دفعه شد مصرف کنند. در نتیجه، یک دفعه مصرف برنج کشور به دو برابر افزایش پیدا کرد. یک دفعه مصرف گندم کشور به چند برابر افزایش پیدا کرد. برای اینکه روستایی گندمش را با قیمت تضمین شده به دولت می‌فروشد و می‌آید توی شهر، گندم را به قیمت ارزان می‌خرد. همین الان هم که در شورای اقتصاد می‌خواهند سوبسید نان را بردارند، یکی از دلایلی این است. آمار نشان می‌دهد در آن مناطقی که دامداری زیاد است، آنجا مصرف نان بیشتر است. یعنی نان را به قیمت یک تومان می‌خرند و به عنوان خوراک دام مصرف می‌کنند. این نتیجه توزیع قبل از تولید است که تمام اینها از قبل نفت و منابع طبیعی انجام می‌شود که خسران کل جامعه است. یعنی کل مملکت فقیر می‌شود. وقتی کل فقیر شد، اگر نظام عادلانه باشد همه یکسان فقیر میشوند. وقتی هم نظام عادلانه نباشد طبیعی است که آنهایی که ضعیف‌ترند، خیلی خیلی فقیرتر می‌شوند. به هر صورت این بینشها، قبل از پایان جنگ حاکم بود و انتظار می‌رفت بعد از جنگ اینها تعدیل بشود. اما با تدوین قانون اساسی جدید و آمدن آقای هاشمی تعدیلی پیش آمد که مؤخر بر اصلاح نظام اداری - مالی دولت و تجارت خارجی بود.

فرهنگ توسعه؛ دیدگاه خودتان را درباره سیاست تعدیلی که باید به اجرا درآید بیان فرمودید، به این نکته هم اشاره داشتید که در شرایط فعلی دیدگاه دیگری هم وجود دارد که از سوی نهادهای مالی جهانی تبلیغ شده و در بسیاری از کشورها و از جمله کشور ما هم به اجرا درآمده است، درباره این دیدگاه که مواردی مثل وام گرفتن از خارج هم مطرح است، چه نظری دارید؟

سیاستهای تعدیلی مطرح شده، ناشی از ضرورتهای داخلی کشور نیست. بنده در سال ۶۷، در سالگرد دکتر شریعتی صحبتی داشتم که الان بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، یک سری سیاستهایی دارند که اسمشان را گذاشته‌اند، سیاستها و استراتژی توسعه صادرات. و گفتم که این سیاستها برای کشورهایی نظیر کشور ما نه ممکن است و نه مطلوب و مفید. حالا توسعه صادرات اگر در کره جنوبی یا بعضی جاهای دیگر نظیر تابوان موفق بوده یا مثلاً هندوستان مدعی است که سیاستش را از جایگزینی واردات به توسعه صادرات عوض می‌کند. آنجا نشان دادیم که کشور کره، تایوان یک دوران ۱۰ ساله، یا هندوستان یک دوره ۳۰ ساله جایگزینی واردات را طی کرده و به اصطلاح بنیاد صنعتی خودش را محکم کرده و تولیدات صنعتی داخلی کشور را به یک حد بالا رسانده و صنایع اش رمقی یافته و لااقل به طور بالقوه، قدرت مقابله با رقابت صنایع پیشرفته بازار جهان را پیدا کرده‌اند. حالا برای اینکه کیفیت صنایع بهتر بشود، یک گامی به پیش بر می‌دارند و استراتژی توسعه صادرات را در پیش می‌گیرند. اما کشوری که هنوز صنایع داخلی اش ضعیف و در حد صفر، و دچار بیماریهای مزمن دولتی هستند و بخش خصوصیش بیمار و منکی به دولت است. اگر بیایم یک مرتبه استراتژی توسعه صادرات را انتخاب کنیم،



البته بسیار بسیار بستگی به نظام اجتماعی، اقتصادی و نظام دولتی داخل کشور دارد. یعنی وقتی که وام خارجی وارد یک کشوری شد باید برای یک طرح خاص، با رعایت حداقل هزینه‌ها، حداقل ریخت و پاشها و حداقل خاصه خرجها انجام بشود. در اکثر کشورهای جهان سوم وامهایی که از نهادهای پولی مثل بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول اخذ شده، بیش از ۲۰٪ آن صرف ریخت پاشهای دولتها و کمسیونها و عوامل واسطه گردیده. مسئله انجام برنامه‌های مؤسسه اقتصادی و ایجاد مراکز زیربنای تولیدی، یک عاملش

**توزیع عادلانه درآمد، یک امر بسیار صحیح و ارزشی و آرمانی است که اگر درآمد از راه تولید نباشد، این توزیع از جیب منابع عمومی صورت می‌گیرد.**

سرمایه است. ولی مهمترین عاملش قدرت اجرایی است. یکی تأسیسات زیربنایی کشور و دیگری نیروی مدیریت. کشوری که نظام پیمانکاری اش ضعیف باشد، مثلاً نیروهای کارشناس و کاردان کم داشته باشد؛ به هر صورت یک حد معینی از توانایی را دارد. اگر ما بایم یک سرمایه زیادی را بصورت وام یا درآمد نفت بریزیم و بگوییم خوب حالا فعالیت را دوباره کنیم، نتیجه اش نابسامانیهای اقتصادی است. مثلاً خاطرات آن است که قبل از انقلاب جوری شده بود که راهها و بنادر به قدری در مقابل سیل واردات کالاها ضعیف بود که مقدار زیادی از کالاها در بنادر تلف می‌شد و از بین می‌رفت. یا چون قدرت اجرایی نبود وقتی پیمانکار خارجی می‌آمد، مجبور بودند، اختیارات را بدهند دستش و بگیرند خودت تمام کارها را بکن، نیروی انسانی هم لازم داری خودت از خارج بیاور. حتی کالاها را بسیار عادی که اینجا هم هست، مثل آجر، تیر آهن، را هم از خارج بیاور، تا ما دیگر اینجا مشکل نداشته باشیم. به اصطلاح «قراردادهای تکنیکی». در نتیجه، مثلاً قرارداد (چوکا کارخانه چوب و کاغذ گیلان) یا قیمتی سه برابر قیمت بین‌المللی اش تمام شده کارخانه‌ای است که الان ۱۱-۱۲ سال است کار می‌کند، هنوز به زور به ۱/۲ ظرفیت اسمیش رسیده است. از این طرحها در زمان شاه خیلی اجرا شد. حالا هم مثلاً پتروشیمی اراک را به همین نسبت یعنی سه برابر نرخ بین‌المللی می‌سازند. و پس از پنج بار دست به دست گشتن در بین پیمانکاران خارجی آخر هم به دست نیروهای ایرانی داره، انجام می‌شود. یا چند تا ناظرهای کارگاهش بعد از پنج دست گشتن باز هم ایرانی هستند. می‌گویند امسال راه می‌افتد. انشالله مثل چوکا با آن ظرفیت تولیدش نباشد. یا طرح پالایشگاه بندر عباس.

منظور من این است که اگر نظام دولتی سالم نباشد یا سیاستهای توسعه متناسب با ظرفیت کشور انتخاب نشده باشد، این وامهایی که برای به اصطلاح اجرای طرحهای عمرانی، تولیدی و غیره می‌آید، معمولاً بیش از نصفش تلف می‌شود. اگر فساد هم در کار باشد که اوایل است. واسطه‌ها هم که به جای خود. البته حالا هم هستند. واسطه‌هایی که وامها را از صندوق بین‌المللی پول درست می‌کنند، مثلاً ۳ درصد یا ۲ درصد را از قبل می‌گیرند. زیاد هم هستند. داخل ایران هم هستند. به هر حال کشورهای جهان سوم که کشور ما هم متأسفانه یکی از آنهاست، هر وامی که بیاید، تلف می‌شود. وام مثل درآمد نفت نیست؛ به محض اینکه دریافت شد، هنوز طرح به ثمر نرسیده، بهره‌هایش را دارند حساب می‌کنند. طرحهایی که در کشورهای خارجی در عرض سه سال انجام می‌شود، در ایران در عرض ۱۰ سال انجام می‌شود. فولاد مبارکه ۱۱ سال است شاهدش هستیم که تمام مملکت هم از دولت و سازمان برزاق و وزارت معادن و هیأت وزیران و حتی مجلس و کمیسیون مجلس پشتیبان این طرح بودند. هرچه امکانات می‌خواستند، برایش دادند. ۱۱ سال طول کشید و حالا که راه افتاده،

تازه دارند مطرح می‌کنند که محصول ما قادر به رقابت نیست و نمی‌توانیم صادر بکنیم. بازار داخلی هم نداریم. توجه می‌کنید! طرح ۱۰-۱۱ سال تولید کشیده؛ تمام امکانات مملکت هم پشتش بوده، ارز را هم مرتب برایش دادند. تازه این شده! در همچو مواردی اگر نفت بود تلف شد رفت. اما اگر وام باشد. چی؟ وام در چنین فضایی یعنی اسارت. تمام کشورهای جهان سوم که به وام روی آوردند، در بازپرداخت اقساط وامهایشان درماندند. من فقط هند را در خاطر دارم که می‌تواند وامهایش را بپردازد. آن هم مشکلات زیادی دارد. ترکیه به شدت حجم وامهایش بالاتر می‌رود مکزیک، برزیل، مصر و دیگران هم این جور هستند. بنابراین ورود در یک چنین صحنه وام‌گیری از خارج به معنای هلاکت مملکت و کشور است. من عرض می‌کنم که منکر مطلق وام نیستم ولی تا این نظام اداری - مالی اصلاح نشده است، تا این بینشها و روابط اجتماعی و مناسبات اداری - مالی هست، هرچه وام بیاید، تلف می‌شود. چنان که در حدود ۲۰۰ میلیارد دلار درآمد نفتی طی ۱۵ سال تلف شد. با این تفاوت که نفت تلف شد رفت. ولی وام تلف شدنش به معنای اقساط و بهره و از این حرفهاست. در واقع با چنین شرایطی وام برای توسعه دام است.

**فرهنگ توسعه: همانطور که در لابلای سخنانتان بیان کردید، از جمله مباحث مهم سیاست تعدیل، کاهش بار دولت و سپردن آن به بخش خصوصی است. به هر حال از آنجا که این بخش در سیاست تعدیلی اجرا شده در جامعه ما نقش اساسی دارد. ارزیابی شما از فعالیت بخش خصوصی چه می‌باشد؟**

درمورد خصوصی سازی، ما در اصلش حرفی نداریم. ولی باید توجه کنیم که در ایران بخش خصوصی وجود ندارد. لذا بایستی به اصطلاح بسیار آهسته، با احتیاط و گام به گام به جلو برویم. یک سیاستی در دوره دولت آقای موسوی بود. نوری وزارت صنایع من در شورای برنامه‌ریزی صنعت بودم. سیاستهایی و ضوابطی داشتند در مورد واگذاری موافقت اصولی که رفته رفته اگر آن ضوابط پیاده می‌شد واقعاً در ساختار صنعتی کشور تغییر ایجاد می‌شد. یک تجربه‌ای که در آن دوره بود، این بود که صنایع روی منطق اصلاح ساختار صنعتی کشور پیاده شود. نه هرچه بخش خصوصی سیاست توسعه صادرات و بازار جهانی می‌طلبد. تجربه ۱۰ سال بعد از انقلاب نشان داد و شما می‌توانید یک تحقیق جامعه‌شناسی بکنید، از این ۱۰-۱۵ هزار موافقت اصولی که در سالهای ۵۸ تا ۶۷ در کشور داده شده و تأسیس شده است. همه ترکیب سرمایه‌گذارانش طبقه متوسط است. یعنی نیروها یا کارشناسهای بازنشسته، بچه‌های دانشگاهی داخل و خارج و یک عده هستند که سرمایه دارند و اندوخته مختصری دارند، جمع می‌شوند و شریک می‌شوند و سرمایه‌گذاری می‌کنند. بخش عظیمش اینها هستند. هیچ صاحب سرمایه‌ای و صاحب اندوخته زیاد تجارتنی نیامد. چرا؟ چون آنها برای سرمایه‌گذاریشان به قول خودشان امنیت می‌خواهند. مابا برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده می‌توانیم یک بخش خصوصی سالمی را پایه‌گذاری کنیم. ما به بخش خصوصی که از راه غارت سرمایه، تجارت، زدیوند دولتی و واسطه‌گری و دلالتی به انباشت سرمایه رسیده، امید نمی‌توانیم داشته باشیم. این بخش خصوصی که آقایان انتظارش را دارند به هیچ وجه موجب توسعه صنعتی و موجب بالارفتن تولید کشور نمی‌شود. اینها هرگز قادر نیستند ۵ و ۶ سال سرمایه‌شان را بخوابانند و خون‌ودل بخرزند تا این صنعت راه بیافتد. بنابراین اعتماد و اتکا به صاحبان سرمایه انباشته شده از راههای تجارت، زد و بندها و واسطه‌گریها و کارهایی که در این چند سال خیلی رشد داشته به نظر من یک امر بسیار خیالی و امکان ناپذیر است.

**فرهنگ توسعه: با تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید و در این گفتگو شرکت کردید.**